حب و بغض در تحليلى روان شناختى با نگاهى به آيات و روايات

يداللّه كوثرى

(دانش آموخته حوزه علميه قم; دانشجوى كارشناسى ارشد روان شناسى)

چكيده

امروز ترديد در فعاليت هاى برنامه ريزى شده دشمن براى هجوم به فرهنگ دينى و ارزش هاى اسلامى و انقلابى ما، نشانه بى خبرى و غفلت و سادگى است. معرفى الگوهاى ناسالم به جوانان و كشاندن آنان به وادى عشق هاى سرابى و نمونه هاى مبتذل يكى از همين دام ها و برنامه هاست.

با اين وصف، براى صيانت جامعه اسلامى خود از اين آفت ها و توطئه ها، بايد طرح و برنامه داشت و هوشيارانه در جهت تغذيه فكرى و روحى و عاطفى آن در بستر ارزش هاى اصيل بر اساس قرآن و عترت تلاش كرد. به گواهى تجربه و تاريخ، آنان كه دل بستگى هاى عاطفى و قلبى به دين و مظاهر مكتب و مذهب داشته و از علاقه مندان به سنن مذهبى و شعائر دينى بوده اند، كمتر در معرض انحراف، گناه، مفاسد و آلودگى هاى اخلاقى بوده اند و مقاومت مؤثرى در برابر مفاسد و بدى ها داشته اند.

بى گمان، شكل گيرى حب و بغض ايمانى در افراد، مى تواند يكى از راهبردهاى اثربخش به شمار آيد. براى آنان كه در پى «مهرورزى» و دل بستگى و محبوب گزيدن و دوست داشتن هستند، اهل بيت پيامبر(عليهم السلام)بهترين و برترين محبوب و معشوق اند و عشق به اين خاندان ارزنده ترين، اثربخش ترين و ماندگارترين عشق هاست.

كليدواژه ها:

.

مقدّمه

انسان موجودى است صاحب اختيار كه دو نوع گرايش در او وجود دارد. از اين رو، به بعضى از امور علاقه دارد و براى انجام آنها مى كوشد و نسبت به برخى امور نفرت و كراهت دارد و از انجام آنها مى پرهيزد. همچنين كمال انسان در سايه عمل ارادى اوست و اراده محصول محبت و علاقه. تا علاقه نباشد اراده نيست، و تا اراده نباشد قيام و اقدامى نخواهد بود; چه اينكه تا كراهت و انزجار نباشد ترك و پرهيز معنايى ندارد. ولايت و برائت، بر اساس محبت و عداوت است. انسان به محبوبش علاقه دارد و از مبغوضش بيزارى مى جويد. بدين روى، پرداختن به موضوع فراگير «حب و بغض» و تبيين نقش آن در فرايند كنشورى انسان به منظور درك ملاك صحيح حب و بغض و مديريت اثربخش اين ويژگى درونى ـ روانى، اهميت بسيار دارد.

مفهوم «حب و بغض»

«حبّ» يعنى: ميل و رغبت و «بغض» يعنى: انزجار و نفرت.1 غزالى حب و بغض را چنين تعريف كرده است: «حبّ عبارت است از: ميل طبع به شيئى كه در ادراكش لذت است، و بغض يعنى: نفرت طبع از شيئى كه در ادراكش درد، تعب و سختى نهفته است.»2

صدرالمتألّهين نيز گفته است: حب عبارت است از: ابتهاج نفس به شيئى كه موافق طبيعت انسان باشد، اعم از اينكه آن شىء يك امر حسّى باشد يا عقلى، حقيقى باشد يا ظنّى.3

راغب اصفهانى گفته است: «محبت يعنى: اراده آنچه را كه مى بينى و يا مى پندارى خير است.» و بغض خلاف محبت است. بغض يعنى: تنفّر و انزجار نفسانىوروحى از چيزى كه به دورى از آن مى انجامد.

وى اضافه مى كند: محبت بر سه وجه است:

1. محبت براى خرسند شدن و لذت بردن;

2. محبتى كه بر پايه بهره مندى معنوى است;

3. محبت بر اساس فضل و بزرگى.4

حب و بغض در اصطلاح، به معناى ميل و رغبت و يا كراهت و نفرتى است كه براى خدا، در راه خدا، و به خاطر او بوده باشد.5 بى ترديد، جهت دهى و كاربست بهنجار و صحيح حب و بغض زمينه ساز رشد و شكوفايى شخصيت و موجب تكامل و تعالى روحى و معنوى مى گردد و نابسامانى در الگوى حب و بغض، بروز اختلال، اضطراب، تشويش و نابهنجارى را در پى مى آورد.

محدوده حب و بغض

انسان موجودى مختار است كه با اراده كار مى كند و كمال او در سايه عمل ارادى اوست. اگر بناست قرآن راه تكامل انسان را معيّن نمايد پس بايد آنچه را منشأ پيدايش اراده اوست بيان كند تا آدمى بداند كه به چه چيزهايى بايد ارادت بورزد و از چه چيزهايى كراهت جويد. در اسلام، ملاك و معيار اين ارادت و يا انزجار، «حقانيت و منطقى بودن آن» در چارچوب حبّ و بغض الهى قرار داده شده است; يعنى در نظر گرفتن خداوند در تمام تمايلات و محبت ها يا نفرت ها و بغض ها.

با التزام به حب و بغض ايمانى به تدريج، محبت خداوند چنان در دل پررنگ مى شود كه تمام محبت هاى ديگر در مقابل آن رنگ مى بازند و جاذبه خود را از دست مى دهند، مگر اينكه آنها هم به گونه اى در چارچوب ارتباط با خدا قرار گيرند و صبغه الهى پيدا نمايند، تا آنجا كه بنده در امتداد شعاع حبّ و بغض توحيدى، هر چه را كه خدا دوست دارد او هم به خاطر خدا دوست مى دارد و هرچه مبغوض الهى است، او هم بدان بغض مىورزد; يعنى شدت و ضعف محبتش به ديگران بستگى به قرب و بعدشان با خدا دارد و در اين ميان، هيچ غرض دنيايى و طمعورزى مادى و هواى نفسانى در محبت و يا نفرت او دخيل نيست.

حب و بغض ايمانى فراموشى هر رابطه اى است كه به نفس آدمى منتهى شود و تنها نظر افكندن به خداست و آنچه به نحوى با او مرتبط است. صاحب حبّ و بغض ايمانى حتى محبت نسبت به اهل بيت عصمت و طهارت(عليهم السلام)را هم در طول محبت خداوند مى بيند و به خاطر تقرّب ايشان به بارگاه قدس الهى و نيز به خاطر آنكه به واسطه آن، خودش هم به قرب الهى بار مى يابد، به ساحت مقدّس اين بزرگواران عشق مىورزد; چه اينكه از دشمنان خدا هم به دليل دورى شان از قرب الهى و نيز به دليل مانع بودن ايشان در رسيدن به خدا، برائت و دورى مى جويد.

در دعاى «ابوحمزه ثمالى»، امام سجّاد(عليه السلام) به خداوند عرض مى كند: «خداوندا! من به واسطه دوستى ام نسبت به پيامبرت، اميد تقرّب و نزديكى به تو دارم.»6 در زيارت «عاشورا» و بسيارى از زيارت نامه هاى ديگر نيز نظير اين حبّ و بغض ورزيدن ها را زياد مى بينيم: خداوندا! من به وسيله برائت و بيزارى جُستن از دشمنانت و نيز به وسيله دوستى و محبت اوليائت به تو تقرّب مى جويم.7

در حبّ و بغض ايمانى، اگر جميع محبت هاى قلبى را به هرمى تشبيه كنيم، در رأس اين هرم فقط محبت به خداوند قرار مى گيرد و در نتيجه، شديدترين محبت ها بايد نسبت به حق تعالى تعلّق بگيرد و هر چه به رأس هرم محبت نزديك تر باشد به ميزان تقرّبش به خداوند بايد محبت شديدترى نسبت به آن ورزيد و هرچه از ميزان تقرّب چيزى به خدا كاسته شود بايد از ميزان محبتش هم كم شود، حتى اگر نزديك ترين فرد به ما از لحاظ حسب و نسب باشد. بنابراين، محبت به وجود مقدس پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) بالاترين محبت پس از خداوند است و سپس محبت به اهل بيت ايشان(عليهم السلام)، و در مراحل بعدى، اوليا به حسب تقرّبشان مورد محبت قرار مى گيرند. اين قاعده را در آيات و روايات و سيره معصومان(عليهم السلام) مى توان به روشنى مشاهده نمود.

نقل شده است: روزى نوجوانى پيامبر(صلى الله عليه وآله)را مشاهده كرد و با چهره اى بشّاش و تبسّمى كه به خاطر شادى از رؤيت آن حضرت بر لب داشت، به ايشان سلام كرد. حضرت پرسيدند: اى جوان! آيا مرا دوست دارى؟ عرض كرد: بله. فرمودند: آيا مثل دو چشمت؟ گفت: بيشتر. فرمودند: آيا مثل جانت؟ گفت: به خدا سوگند بيشتر از جانم. حضرت پرسيدند: آيا مثل پروردگارت مرا دوست دارى؟ گفت: اللّه، اللّه، اللّه، اى رسول خدا! اين (حد از دوستى) نه براى شماست و نه هيچ احد ديگرى. من شما را هم فقط به خاطر محبت خدا دوست دارم. سپس پيامبر رو به همراهان كردند و فرمودند: شما هم اين چنين باشيد. خدا را دوست بداريد به خاطر احسانى كه به شما كرده و نعمت هايى كه داده است و مرا به خاطر خدا دوست بداريد.8

منشأ حب و بغض

در اينكه منشأ محبت، يا نفرت چيست، برخى اساس آنها را سنخيت و مشابهت و يا ضديت و منافرت مى دانند و در اين باره، به قاعده فلسفى «السنخية علةُ الانضمام» اشاره مى كنند. شهيد مطهّرى در اين باره مى نويسد: «در حقيقت، علت اساسى جذب و دفع را بايد در سنخيت و تضاد جستوجو كرد.»9 در ادامه، ايشان با اشاره به نظريه ديگرى در اين زمينه مى نويسد: «به عقيده بعضى، ريشه اصلى اين جذب و دفع ها نياز و رفع نياز است.»10

علّامه طباطبائى نيز محبت را يك تعلّق وجودى و انجذاب و كنش خاص بين علت مكمّل و شبيه آن و معلول، كه طالب كمال است، مى داند.11 در واقع، طبق اين فرمايش علّامه نياز به كمال، منشأمحبت است.

در جمع بندى مطلب، شايد بتوان گفت: نظر علّامه به نحوى جامع دو نظر قبلى است; به اين بيان كه احساس نياز محبّ به كمال مفقودى كه در محبوب آن را مى يابد، او را به سوى محبوب مى كشاند; ولى البته بين محبّ و كمال محبوب، بايد ملايمت و سنخيت باشد تا كمال محبوب بتواند نياز محبّ را رفع كند و براى او هم كمال محسوب شود.

ويژگى هاى حب و بغض در انسان

پديده حب و بغض در انسان، داراى سه ويژگى به شرح ذيل است:

1. قلبى بودن: حب و بغض هر منشأ و حقيقتى داشته باشد، با ساحتى از انسان در ارتباط است كه «قلب» ناميده مى شود. قلب درونى ترين و اصيل ترين ساحت وجودى انسان است كه مركز حكومت وجود اوست. قلب حقيقت وجود انسان است. سعادت يا شقاوت انسان بر مدار صحّت و فساد قلب مى گردد. همچنين آنچه مورد عنايت بيشتر الهى است قلب و اعمال قلبى است. خدا در قرآن فرموده است: رستگارى در قيامت و نايل شدن به بهشت، تنها از آن كسى است كه قلبى سالم و خالى از مرض هايى همچون شرك و نفاق داشته باشد.12

2. درجه پذيرى: حب و بغض پديده اى تشكيك پذير و داراى مراتب است; يعنى مى تواند مراتب متفاوتى داشته باشد. طبيعتاً آثار و دستاوردهاى حب و بغض تابعى است از شدت و ضعف آن.

3. اختيارى بودن: حب و بغض حقيقتى است كه به اختيار، در انسان جلوه گر مى شود و به هيچ وجه، اكراه و اجبار نمى پذيرد. از اين رو، كسى را نمى توان مجبور به دوستى يا دشمنى ورزيدن نمود.

عوامل مؤثر در شكل گيرى و رشد حب و بغض

در شكل گيرى و رشد حبّ و بغض، عواملى مؤثرند كه عبارتند از:

1. شناخت: به طور كلى، «شناخت» تأثير بسزايى در پيدايش و شكل گيرى حبّ و بغض دارد. محبت و علاقه جز پس از معرفت و ادراك پديد نمى آيد. به هر ميزان كه شناخت و معرفت انسان نسبت به موضوعى بيشتر باشد، عاطفه مرتبط با آن، رو به افزايش مى رود.

غزالى در احياء علوم الدين در اين باره مى نويسد: محبت متصور نمى شود، مگر پس از شناخت و معرفت. انسان چيزى را دوست نمى دارد، مگر اينكه آن را بشناسد.13

آرى، معرفت و شناخت، چهره حقيقت را عيان مى سازد و حقيقت ذاتاً براى انسان زيبا و جذّاب است و باعث ايجاد گرايش درونى مى گردد.14

در اين باره حضرت امام حسن مجتبى(عليه السلام)فرموده اند: هر كس خدا را بشناسد، دوستش مى دارد.15

2. كمال طلبى و زيباگرايى: عشق به خوبى ها و زيبايى ها در سرشت آدمى نهفته است. در نگرش اسلامى، خدا جامع همه كمالات و زيبايى هاست و امكان ندارد كسى حقيقتاً طالب كمال و زيبايى باشد، ولى شيفته او نشود و از دشمنانش منزجر نگردد.

ريشه محبت ها كمال خواهى و زيبادوستى است. به دليل آنكه مؤمنان سرچشمه تمام كمال ها، جمال ها و زيبايى ها را در خداوند مى دانند، بيشترين محبت ها را به او مىورزند. اساساً آيا تا به حال فكر كرده ايد چرا امام زمان(عليه السلام) اين همه دوست داشتنى است؟ آرى، امام زمان(عليه السلام) با همه زيبايى، عظمت، جذّابيت و صفايش، تنها جلوه اى از جمال ذات اقدس الهى است. اگر او، كه تنها جلوه اى از جمال خداوند است، تا بدين حد محبوب و دوست داشتنى است، پس خالق امام زمان(عليه السلام) چه جمال و كمالى دارد و محبت او با اين دل چه مى كند؟!

3. احسان و نعمت: به راستى، انسان بنده احسان است. انسان به گونه اى آفريده شده است كه از هر كس احسان ببيند، مجذوب او مى شود و از كسى كه بدى ببيند، متنفّر مى شود و او را دشمن مى دارد. پس اگر كسى به ما احسانى بكند او را دوست مى داريم و به او علاقه مند مى شويم. چگونه به خدا محبت نداشته باشيم، كه انواع احسان ها را نسبت به ما ارزانى داشته است؟!

امام باقر(عليه السلام) فرمودند: خداوند به حضرت موسى(عليه السلام)وحى كرد: اى موسى! هم خودت مرا دوست بدار و هم مردم را دوستدار من كن! حضرت موسى(عليه السلام) عرض كرد: خدايا! تو مى دانى كه هيچ كس نزد من محبوب تر از تو نيست. من تو را از هر كس بيشتر دوست دارم; اما قلوب بندگان تو در دست من نيست كه آنها را محبّ تو گردانم; چه كنم؟ خطاب شد: اى موسى! نعمت ها و احسان هاى مرا به آنها يادآورى كن، آنها دوستدار من خواهند شد.16

اصول حاكم بر حبّ و بغض

مطلبى كه در باب حب و بغض مى توان گفت اين است كه اساساً حبّ و بغض در كنار اعمال ديگر مطرح نمى شود، بلكه اين اصل ايمانى به اعمال ديگر روح مى بخشد; يعنى حب و بغض همانند بند تسبيحى است كه در تمام دانه ها جريان دارد و اگر نباشد همه آنها از حيّز انتفاع خارج مى شوند. دين، نمازى را كه با محبت خدا و بيزارى از دشمنان خدا قرين نباشد، نمى خواهد و چنين است روزه و ساير اعمال. از اين رو، حب و بغض در نگرش اسلام، داراى اصولى است كه عبارتند از:

1. خدامحورى

در نگرش توحيدى، در يك دل دو محبت متضاد نمى گنجد. آنها كه دم از هر دو مى زنند، يا ضعيف الايمانند و يا منافق، و هر كدام كه باشد نوعى نابهنجارى است. انسان آنگاه واجد شخصيت بهنجار قرآنى خواهد بود كه نيرومندترين علاقه ها را تحت الشعاع عشق به خدا و اولياى گرامى او قرار دهد;17 چه اينكه دليل محبت، انتخاب محبوب است بر ماسوا و مقدّم داشتن او بر همه كس و همه چيز; او را طلبيدن و هر چيز ديگرى را براى او و به خاطر او خواستن است. در نگرش قرآنى، اگر كسى بگويد خدا محبوب من است، ولى غيرخدا را مقدّم بدارد، فاسق و مبتلا به اختلال شخصيت است.18

بدين روى، طبق آموزه هاى توحيدى، حب و بغض بايد براى خدا و داراى صبغه الهى باشد و جميع محبت هاى ديگر بر حول محور محبت خدا شكل بگيرد تا بدين وسيله، توحيد در قواى درونى و بيرونى، شكلى يكپارچه و منسجم در شخصيت پديد آورد.

بى ترديد، اگر حب و بغض رنگ خدايى پيدا كند، پيوستن ها و گسستن ها نيز الهى مى شود و در اين صورت، جميع ارتباطات انسان در چارچوب عبادت قرار مى گيرد و زمينه جلب رضايت خدا فراهم مى گردد و فضاى خودشكوفايى و تعالى به وجود مى آيد; فرايندى كه سلامت و بهداشت روانى را در سطح فرد و اجتماع ارتقا و گسترش مى بخشد.

2. طاغوت ستيزى

انسان موحّد در قالب شعار توحيدى «لا اله الّا اللّه» ابتدا تمامى بت ها و طاغوت را نفى مى كند و سپس به خداوند حقيقى و يگانه جهان اقرار مى كند.

محفل دل نيست جاى محبت اغيار \*\*\* ديو چو بيرون رود فرشته درآيد

نگرش توحيدى همزمان داراى دو جهت گيرى فعّال مثبت و منفى است: ايمان و گرايش به خدا و انكار و ستيز با طاغوت.19

اعتقاد به توحيد و گرايش به خداى يكتا مستلزم ستيز درونى و بيرونى با طاغوت هاى مدعى خداوندى است. آرى، هر مؤمنى بايد كافر نيز باشد; يعنى به حق ايمان داشته باشد و با باطل بستيزد; در برابر باطل موضع فعّال بگيرد و آن را انكار كند. نگاه يكسان به حق و باطل، و فرق نگذاشتن بين حق و طاغوت با مسلمانى سازگار نيست. نمى توان از يك سو، به خداوند و پيامبر و خاندانش عشق ورزيد و از سوى ديگر، با باطل گرايان و حق ستيزان و مخالفان كنار آمد; هم پشت سر حضرت على(عليه السلام)نماز خواند و هم از سفره رنگين معاويه استفاده كرد.

نقش و جايگاه حب و بغض

در مجموعه دين، هر چيزى جايگاه خاص خود را دارد; يعنى همه امور از يك مرتبه مساوى برخوردار نيستند. بعضى از امور مرتبه بالاتر و برخى مرتبه متوسط و برخى پايين ترند. دين داراى بخش هاى گوناگون است كه بعضى از آنها به اعضا و جوارح انسان مربوط است و برخى ديگر به قلب; همچون حب و بغض. در بين اين دو دسته، البته اعمال قلبى از مرتبه و اهميت بالاترى برخوردارند. در ذيل، نقش و جايگاه حب و بغض در سه حيطه آيات، روايات و علم روان شناسى مورد بررسى قرار مى گيرد:

الف. آيات

در چارچوب آموزه هاى وحيانى، حد و مرزهاى رفتارى و اجتماعى انسان مشخص شده است و با توجه به ايمانى كه انسان موحّد به مبدأ و معاد دارد و با اعتقادى كه درباره ارتباط عملكرد اين دنيا با سعادت اين جهان و آن جهان دارد، مى كوشد دستورالعمل هاى دين را تحقق بخشد و گرايش هاى درونى خود را ايمانى سازد. بدين روى، قرآن كريم در آيات متعدد، نقش و جايگاه حبّ و بغض ايمانى را مشخص نموده است:

1. تبيين خط مشى كلى حب و بغض: قرآن كريم، پيامبر و پيروان ايشان را چنين وصف مى كند: «محمّد[ص] پيامبر خداست و كسانى كه با اويند بر كافران، سختگير و با همديگر مهربانند.» (فتح: 29) اين آيه بيانگر جايگاه و ترسيم خط و مشى كلى حب و بغض در اسلام است.

2. معيار حب و بغض خداست: قرآن مى فرمايد: «نمى يابى مردمى را كه به روز قيامت ايمان آورده باشند، ولى با كسانى كه با خدا و پيامبرش مخالفت مىورزند، دوستى كنند، هرچند آن مخالفان، پدران يا برادارن و يا اهل قبيله آنها باشند. خدا بر دل هايشان ايمان را رقم زده و به روحى از خود، يارى شان كرده و آنها را به بهشت هايى كه در آن نهرهايى جارى است، درآورده; در آنجا جاودانه باشند. خدا از آنها خشنود است و آنان نيز از خدا خشنودند. اينان حزب خدايند. آگاه باش كه حزب خدا رستگار است.» (مجادله: 22)

3. ممنوعيت محبت و دوستى با دشمن خدا: خدا مى فرمايد: «اى كسانى كه ايمان آورده ايد! دشمن من و دشمن خود را به دوستى اختيار نكنيد. شما با آنان طرح دوستى مى افكنيد و حال آنكه آنها به سخن حقى كه بر شما آمده است، ايمان ندارند.» (ممتحنه: 1)

4. معرفى الگوى حب و بغض ايمانى: خداوند مى فرمايد: «ابراهيم و كسانى كه با وى بودند برايتان اسوه نيكويى است، آنگاه كه به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه جز خداى يكتا مى پرستيد، بيزاريم و شما را كافر مى شماريم و ميان ما و شما هميشه دشمنى و نفرت خواهد بود تا وقتى كه به خداى يكتا ايمان بياوريد ...» (ممتحنه: 4) و نيز مى فرمايد: «و چون [براى ابراهيم(عليه السلام)] آشكار شد كه [آذر] دشمن خداست از او بيزاى جست.» (توبه: 114)

5. مؤمنان و بيشترين محبت به خدا: خداوند در قرآن مى فرمايد: «آنان كه ايمان آورده اند بيشترين محبت را براى خدا روا مى دارند.» (بقره: 165)

در يك جمع بندى، مى توان گفت: در نگرش قرآنى، اهل ايمان نسبت به احدى محبتى بيش از محبت به خدا روا نمى دانند; حتى ملاك دوستى با پدران و برادران و خويشاوندان را نيز عدم دشمنى ايشان با خدا مى دانند. براى مثال، در آيات 23 و 24 سوره توبه چنين آمده است: «اى كسانى كه ايمان آورده ايد! اگر پدران و برادرانتان كفر را بر ايمان ترجيح دادند نبايد آنها را دوست بداريد كه در اين صورت، هر كسى آنها را دوست بدارد بى شك، ستم كار است. (اى رسول ما!) بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و فاميلتان و اموال و سرمايه اى كه فراهم كرده ايد و تجارتى كه از كساد شدنش بيمناكيد و مسكن هايى كه مورد پسند شماست (اگر يكى از اينها) نزد شما محبوب تر از خدا و رسولش و جهاد در راه خدا باشد، پس منتظر عذاب الهى باشيد.» (توبه: 23 و 24)

بدين سان، روشن مى شود كه اظهار احساسات و عواطف، حتى نسبت به نزديك ترين كسان، نبايد احساساتى كور و كر و بدون منطق باشد، به گونه اى كه در عرض محبت به خدا قرار بگيرد و بر سر راه اطاعت و امتثال امر الهى ايجاد مانع نمايد.

ب. روايات

در متون روايى، بر موضوع حب و بغض ايمانى توصيه و تأكيد فراوان شده است كه نشان از نقش و جايگاه ويژه اين موضوع در نگرش اسلام دارد. در اين مجال كوتاه، به برخى از آنها پرداخته مى شود:

1. برابر با اصل دين: امام صادق(عليه السلام)مى فرمايند: هر كه حب و بغضش بر اساس دين نباشد، دين ندارد.20

در حديث ديگرى امام باقر(عليه السلام) فرمودند: دين محبت است و محبت همان دين.21

2. محكم ترين دستاويز ايمان: پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)مى فرمايند: محكم ترين دستاويز ايمان دوستى و دشمنى براى خدا و پيوستن به اولياى خدا و دورى گزيدن و برائت جستن از دشمنان اوست.22

همچنين امام صادق(عليه السلام) در حديثى فرمودند: «از محكم ترين دستگيره هاى ايمان، اين است كه براى خدا دوست بدارى و براى خدا دشمنى بورزى و براى خدا ببخشايى و براى خدا منع كنى.23

3. برابر با ايمان: روشن است كه ايمان در انديشه اسلام جايگاه ويژه اى دارد. ايمان مهم ترين گام در حركت به سوى اخلاق و ارزش هاى اسلامى شمرده شده است. ايمان يكى از مهم ترين زيرساخت هايى است كه روند زندگى انسان و تعالى و تكامل انسان را رقم مى زند و آدمى را به سر منشأ خيرات مى رساند. از اين رو، خداوند رمز فلاح و رستگارى را در ايمان معرفى كرده، مى فرمايد: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ)(مؤمنون: 1); قطعاً مؤمنان رستگارند.

حال، ايمان با اين جايگاه و اهميتش، همسنگ حب و بغض معرفى گرديده است: فضل بن يسار مى گويد: از امام صادق(عليه السلام)پرسيدم: آيا حب و بغض از ايمان است؟ حضرت فرمودند: آيا ايمان جز حب و بغض چيز ديگرى است؟!24

در حديث ديگرى، از همان حضرت نقل شده است: كسى كه براى خدا دوست بدارد و براى خدا دشمن بدارد و براى خدا ببخشد، از كسانى است كه ايمانش كامل شده است.25

و نيز فرمودند: هر كسى دوستى اش براى دين و دشمنى اش به خاطر ملاك هاى دينى نباشد مؤمن به شمار نمى آيد.26

4. بالاترين عمل: در مجامع روايى، آمده است: خداوند به حضرت موسى(عليه السلام) وحى فرستاد: آيا هرگز عملى براى من انجام داده اى؟ عرض كرد: آرى، براى تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق كرده ام، و به ياد تو بوده ام. از جانب حق ندا آمد: اما نماز برايت نشانه حق است، و روزه سپر آتش، و انفاق سايه اى در محشر، و ذكرْ نور است. كدام عمل را براى من بجا آورده اى؟ حضرت موسى(عليه السلام)عرض كرد: خداوندا! خودت مرا راه نما! خداوند فرمود: آيا هرگز به خاطر من كسى را دوست داشته اى و به خاطر من كسى را دشمن داشته اى؟ اينجا بود كه حضرت موسى(عليه السلام)دانست برترين و بالاترين اعمال حب فى اللّه و بغض فى اللّه است.27

5. معيار خير بودن: امام باقر(عليه السلام) فرمودند: اگر خواستى بدانى كه آيا در تو خيرى هست يا نه، به قلبت نگاه كن. اگر ديدى قلبت اهل طاعت و بندگى خدا را دوست دارد و از اهل معصيت و نافرمانى خدا نفرت دارد، پس در تو خير است و خداوند تو را دوست مى دارد. ولى اگر نسبت به اهل طاعت و بندگى، نفرت و نسبت به اهل معصيت و نافرمانى خدا محبت دارد، پس در تو خيرى نيست و خداوند نسبت به تو بغض و نفرت دارد. و انسان با كسى است كه دوستش دارد.28

6. برترين اعمال: پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) فرمودند: برترين عمل ها حب و بغض در راه خداست.29

اميرالمؤمنين(عليه السلام) مى فرمايند: برترين مرتبه دين، دوستى در راه خدا و دشمنى در راه خداست.30

7. تعيين سرنوشت انسان: پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) مى فرمايند: انسان در روز قيامت، با كسى است كه او را دوست دارد.31

8. ضمانت اثربخشى دين: پيامبر(صلى الله عليه وآله) پس از آوردن دين اسلام و آن همه زحمت و تلاش و كوشش بى دريغ و طاقت فرسا، و دغدغه فراوان بر استمرار و اقامه دين خدا در متن جامعه، موضوعى را به امر خدا به عنوان پاداش مطرح نمودند كه گويا اگر باشد، تمام دين و حقيقت شريعت نبوى محفوظ است و اگر نباشد، دين ضمانت بقا و اثربخشى خود را از دست مى دهد و آن عبارت است از: محبت و مودّت اهل بيت عصمت و طهارت(عليهم السلام); يعنى همان اصل حياتبخش حب و بغض و تولّا و تبرّا.32

ج. روان شناسى

روان آدمى بس پيچيده است و در سايه آن، دانش روان شناسى پاى گرفت. روان انسان از ابعاد بينشى و گرايشى (شناختى و عاطفى) برخوردار است و كنش هاى انسان خاستگاه هايى آشكار و نهان در لايه هاى بينشى و گرايشى وى دارند. نگاه مادى و ماشينى به انسان و غفلت از زواياى روحى و روانى او در وارسى هاى علمى، آسيبى است كه كمترين زيان آن مجهول ماندن مسئله انسان شناسى است. شناخت صائب در اين عرصه، به منزله توجه به واقعيات روان آدمى و انسان شناسى درست است. الگوى كنشورى انسان مبتنى بر دو گرايش «رغبت» و «نفرت» صورت مى پذيرد كه اين مسئله نشانگر اهميت بُعد عاطفى در انسان است.

1. اهميت عواطف: رشد بهنجار و هدايت صحيح عواطف مى تواند به منزله نيروى محرّك، نظام ارادى انسان را به حركت درآورد و نفوذى نافذ در روان افراد داشته باشد. شوق و ميل اگر برانگيخته شود دل را به خود مشغول ساخته، باعث حضور ذهنى و قلبى محبوب در او مى شود.

عواطف از مهم ترين عناصر شخصيت است كه در قلب، زبان و اندام ديگر جلوه گر است و بر حكمى كه انسان صادر مى كند، اثر مى گذارد; زيرا انسان از مجراى عاطفه خود مى انديشد و با عينك عاطفه به امور مى نگرد. عاطفه اثر خود را در رفتار جلوه گر مى سازد. انسان از مجراى آن، برخى از محرّك هاى درونى يا بيرونى را بر برخى ديگر ترجيح مى دهد.

عواطف براى روان انسان بسان دست و پا براى بدن نيست، بلكه مانند موتور و قلب تپنده اى است كه منشأ حركت خون به كل اعضا و توليد انرژى حياتى است. در سلسله مراتب نيازهاى انسان، عواطف از نيازهاى اساسى و دست اول به شمار مى رود. عواطف براى تأمين آسايش مادى و معنوى انسان، عاملى براى تغذيه روانى و وسيله اى براى ايجاد و تعادل در زندگى است. اختلال در ساحت عاطفى وجود، اگر به مرگ منجر نشود، سبب بروز اختلالات فوق العاده در نظام مندى وجود است، به گونه اى كه موجب به خطر افتادن سلامت و آرامش تن و روان مى گردد.

2. محور دستگاه عاطفى وجود: فرايند كنشورى انسان در چارچوب جلب منعفت و لذت يا دفع رنج و الم فعاليت مى كند. طبع آدمى به عوامل لذت بخش (= محبت) گرايش و رغبت دارد و متقابلا از عوامل دردآور و تهديدآميز (= الم) متنفّر است. بدين روى، محور اساسى دستگاه عاطفى انسان حبّ و بغض است و هر حالتى كه از عواطف ديگر پديد مى آيد مى تواند مبتنى بر همين دو قطب عاطفى باشد.33

3. تأثير حب و بغض بر رفتار: راه اندازى هر رفتارى در انسان مستلزم فعّال شدن دست كم دو فرايند «شناخت» و «اراده» است. در حوزه شناخت، علم و ادراك دخيل است كه از آن به «بينش» تعبير مى شود و در اراده، ميل و رغبت و انگيزش نقش دارد كه از آن به «گرايش» تعبير مى گردد. اين دو عامل اساسى، يعنى «بينش» و «گرايش» موجب پيدايش «كنش» يعنى رفتار مى گردند.

بينش + گرايش = كنش

شناخت + رغبت = رفتار

«شناخت» به تنهايى الزاماً موجب فعّال سازى رفتارى خاص نمى گردد. چه بسا انسان مى داند كه ـ مثلا ـ رفتارى مفيد است، ولى بر خلاف آن عمل مى كند. پس رفتار تنها معلول ادراك و شناخت انسان نيست، بلكه علاوه بر شناخت، نيروى ديگرى به نام «انگيزش و هيجان» وجود دارد كه عامل آن «احساس و عاطفه» است.

با قطع نظر از بحث تقدّم و تأخّر شناخت بر عاطفه يا تعامل آن دو با يكديگر، اين امر مسلّم و قطعى است كه بين شناخت و عاطفه، ارتباطى عميق وجود دارد و به قدرى اين دو دستگاه به هم مرتبط و وابسته اند كه گاهى امر بر دانشمندان ريزبين هم مشتبه مى شود كه آيا عاطفه حالت پس شناختى است يا پيش شناختى، يا اساساً هر دو يكى هستند. پياژه (J. Piaget) معتقد است: براى كارآمدى شناخت، نيروى محركه عاطفه (رغبت يا نفرت) نقش انرژى دهنده دارد.34

به نظر بك (Bek) نيز واكنش عاطفى نخست وابسته به ارزيابى شناختى فرد از موقعيت است. به عقيده وى در اين رابطه، اجزاى مهم يك محرّك براى فرد عبارتند از:

الف. معناى محرّك و اهميتى كه براى فرد دارد.

ب. محتواى شناختى يا معناى محرّك به عاطفه ويژه اى مربوط مى گردد.

به موازات تغيير محتواى شناختى، تغييرات عاطفى هماهنگ با آن روى مى دهد. بر اساس الگوى مزبور، عواطف را مى توان چنين تبيين كرد:

براى مثال، احساس حب (محبت) زمانى درك مى شود كه شخص شناختى از محبوب و ويژگى و صفات او داشته باشد. احساس محبت با حالت خوشايندى و لذت و رضايت ارتباط پيدا مى كند. محتواى شناختى از هر محبوب خاصى درجه و شدت پاسخ عاطفى نسبت به خود را مشخص مى كند. بر اساس اين الگو، احساس حب به اين دليل به وجود مى آيد كه فرد مى بيند در حوزه فردى يا اجتماعى او، احسان و نيكى انجام گرفته است. حالت تنفّر و انزجار زمانى پديد مى آيد كه فرد احساس مى كند در حق او ضرر و تهديدى واقع شده است.35

احسان و نيكى همراه با حالت لذت، سرخوشى و هيجان مثبت و رضايت خاطر، موجب پيدايش احساس محبت مى شود و تهديد و خطر همراه با حالت رنج و الم باعث پيداش احساس تنفّر و انزجار مى گردد.

ارزيابى شناختى

عاطفه

حالت روانى

شناخت ويژگى ها، و صفات محبوب خاص (= لذت/ نفع)

احساس محبت

هيجان مثبت (= سرخوشى، لذت، جذب شدن)

تهديد، خطر (= ضرر)

احساس تنفّر و انزجار

هيجان منفى (= رنج، الم و طرد كردن)

آثار و پيامدهاى دينى و معنوى حب و بغض

وقتى جان و دل جاى محبت است و محبت هم سازنده و تحوّل بخش، چه بهتر كه اين محبت و عشق در مسير الهى و به اشخاص ارزشمند تعلّق بگيرد تا محب را در مسير كمال رهنمون شود. ملاحظه آموزه هاى اسلامى در اين باره به روشنى نشان مى دهد كه جامعه مطلوب جامعه اى است كه بر اساس محبت مردم به يكديگر شكل مى گيرد. اصولا اسلام طرّاح جامعه اى است كه همه مردم در آن خود را برادر يكديگر بدانند و همچون اعضاى يك خانواده به همديگر محبت بورزند.

براى حب و بغض در آيات و روايات، آثار و پيامدها و كاركردهاى معنوى بسيارى بيان شده است كه در اين مجال مختصر فقط به برخى از آنها اشاره مى گردد:

1. تولّا و تبرّا: جذب و دفع دو ركن اساسى زندگى بشرند. مصالح و ساختمان فطرى انسان وابسته به فعاليت دو نيروى جاذبه و دافعه است تا با آنچه خيرى در آن مى بيند، بجوشد و از آنچه مزاحم اهداف اوست، پرهيز نمايد. اسلام با طرح ريزى دو اصل تولّا و تبرّا، كه ثمره و پيامد حب و بغض ايمانى است، دو نظام نيرومند «جاذبه» و «دافعه» را طراحى كرده است.

بى گمان، نگاه يكسان به دوست و دشمن و بى تفاوت بودن در مقابل حق و باطل، با مسلمانى سازگار نيست. نمى توان از يك سو، به خدا و پيامبر و خاندانش عشق ورزيد و از سوى ديگر، با اهل باطل و حق سيتزان و مخالفان دوستانه زيست; هم به حضرت على(عليه السلام)اقتدا نمود و از هم سفره رنگين معاويه لقمه چرب و شيرين بر دهان نهاد. از اين رو، از آثار و پيامدهاى حب و بغض ايمانى، شكل گيرى نظام تولّا و تبرّاست. تولّا و تبرّا موجب انسجام و قدرت در جبهه حق گشته، مانع نفوذ و سلطه بيگانه مى گردد.

2. خدا; مطلوب نخستين: از جمله آثار معنوى حب و بغض آن است كه صاحب حب و بغض ايمانى خدا را بر همه محبوب هاى ديگر ترحيج مى دهد و تمام محبت هاى ديگر در مراتب و مراحل بعد قرار مى گيرند. استاد شهيد مطهّرى با اشاره به آيه 24 سوره توبه ـ كه پيش از اين بيان گرديد ـ مى نويسد: «ايمان آن وقت ايمان است كه هرجا سر دو راهى قرار گرفتيد كه ـ مثلا ـ خود و يا پدر و مادر يا چيزى ديگر را انتخاب كنيد، همه بگوييد: خدا. در هر شرايطى، اولين انتخاب خدا باشد; يعنى خدا محبوب و مطلوب [نخستين] انسان قرار گيرد و هرچه غيرخداست، تابع اين محبوب و در پرتو محبت او، خواستنى باشد.»36

3. ذكر و ياد خدا: كسى كه داراى حب و بغض ايمانى است در هر حال، به ياد محبوب است; در كار، تفريح، مطالعه و ... ـ در همه حال ـ به ياد اوست. پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله) فرمود: نشانه دوست داشتن خداوند، دوست داشتن ياد اوست.37

4. محبت خدا: در حديث «معراج» آمده است: «اى محمّد! من كسانى را كه به خاطر من با يكديگر دوستى مىورزند دوست دارم; كسانى را كه به خاطر من به هم مهر مىورزند. كسانى را كه به خاطر من با يكديگر پيوند و ارتباط برقرار مى كنند دوست دارم.38

همچنين پيامبر فرمودند: «به خاطر خدا دوستى كن، و به خاطر خدا دشمنى بورز; زيرا دوستى خدا جز با اين به دست نمى آيد.»39

5. آمرزش و مغفرت الهى: خداوند در آيه 31 سوره آل عمران مى فرمايد: «اى پيامبر! بگو: اگر خدا را دوست داريد از من پيروى كنيد، تا او نيز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بيامرزد.» بدين روى، معلوم مى شود محبت خدا و اطاعت رسول خدا باعث جلب محبت خدا و موجب آمرزش و مغفرت الهى مى گردد.

6. رضايت خدا: بزرگ ترين لذت براى محب آن است كه احساس كند محبوبش از او راضى است. محبت هاى عادى بشر نيز چنين است. انسان آنگاه كه به كسى دل بسته مى گردد به اين دلخوش است كه رضايت محبوب را فراهم آورد. قرآن در سوره مجادله آيه 22 در وصف اين افراد مى فرمايد: «خداوند از آنان راضى است و آنها از خدا راضى اند.»

7. تهجّد و شب زنده دارى: خداوند به حضرت موسى(عليه السلام)وحى فرمود: اى پسر عمران! دوستان من كسانى هستند كه وقتى شب فرا مى رسد به سراغ من مى آيند و با من به گونه اى سخن مى گويند كه گويا مرا مى بينند و در كنار خود درك مى كنند.40

8. نورانيت: امام صادق(عليه السلام) فرمودند: كسانى كه به خاطر خدا يكديگر را دوست بدارند در روز قيامت بر فراز منبرهايى از نور هستند و نورِ صورت ها و منبرهايشان همه چيز را روشن مى نمايد، به گونه اى كه با آن نور شناخته مى شوند. گفته مى شود: اينان كسانى هستند كه به خاطر خدا، يكديگر را دوست داشتند.41

9. رسيدن به كمال ايمان: وقتى حب و بغض انسان به خاطر خدا باشد تمام اعمال و رفتارهاى اختيارى انسان هم كه از اين حب و بغض نشأت مى گيرد، براى خدا مى شود. پيامبر فرمودند: كسى كه چنين نباشد طعم ايمان را نمى چشد، هرچند نماز و روزه اش بسيار باشد.42

حضرت على(عليه السلام) فرمودند: هرگاه به درجه حب و بغض ايمانى رسيدى، حقايق ايمان را به طور كامل دريافته اى.43

امام صادق(عليه السلام) نيز فرمودند: هيچ كس ايمانش به خدا خالص نمى شود، مگر زمانى كه خداوند در نظرش محبوب تر از جان، پدر، مادر، فرزند، خانواده و مالش و همه مردمان باشد.44

پس از نشانه هاى كمال ايمان، دوست داشتن براى خدا و دشمنى ورزيدن براى خداست.

10. محشور شدن با نيكان: در سوره آل عمران، پيامبر از جانب خدا مى فرمايد: «اگر خدا را دوست داريد از من پيروى كنيد.»

خداوند همچنين در سوره نساء آيه 69 مى فرمايد: كسانى كه از خدا و پيامبر اطاعت كنند در زمره كسانى خواهند بود كه خدا ايشان را گرامى داشته است و با پيامبران و صديقان و شهيدان و شايستگان محشور مى شوند و آنان چه نيكو رفيقانى اند!

11. درك محبت و مودت اهل بيت(عليهم السلام): در زيارت «جامعه كبيره» آمده است: هر كسى خدا را بخواهد از طريق شما مى آغازد، و آن كس كه ولايت شما را پذيرفته باشد، ولايت خدا را پذيرفته است، و كسى كه شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته است، و كسى كه شما را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است.45

12. تأمين خير دنيا و آخرت: امام سجّاد(عليه السلام) در دعاى «مكارم الاخلاق» از صحيفه سجاديه، به نقش كيمياگرى محبت اشاره كرده اند; آنجا كه به خدا عرض مى كنند: «[خدايا] به محبتت راهى آسان برايم بگشا كه بدان خير دنيا و آخرت را برايم تأمين سازى;46 يعنى سهل ترين راه كسب خير دنيا و آخرت طريق محبت است.

همچنين ابوسعيد خدرى از رسول خدا(صلى الله عليه وآله) نقل مى كند كه فرمودند: كسى كه خدا محبت ائمّه از اهل بيت من(عليهم السلام) را روزيش نمايد، به خير دنيا و آخرت رسيده است و كسى ترديد نكند كه از اهل بهشت خواهد بود.47

13. ورود بى حساب به بهشت: امام سجّاد(عليه السلام) فرمودند: به [كسانى كه حب و بغض ايمانى دارند] گفته مى شود: بدون حساب وارد بهشت شويد... فرشتگان مى پرسند: عمل شما چه بوده است؟ مى گويند: براى خدا دوستى مى كرديم و براى او دشمنى مىورزيديم.48

14. ايمنى از وحشت قيامت: امام باقر(عليه السلام) فرمودند: حضرت على(عليه السلام) در تفسير آيه 89 سوره نمل كه مى فرمايد: «كسانى كه كار نيكى انجام دهند پاداشى بهتر از آن خواهند داشت، و آنان از وحشت آن روز در امانند» مى فرمودند: مقصود از «حسنه» شناخت ولايت و دوستى ما اهل بيت(عليهم السلام) و «سيئه»، انكار ولايت و دشمنى ما اهل بيت(عليهم السلام)است.49

آثار و پيامدهاى روان شناختى حب و بغض

در اين قسمت، آثار و پيامدهاى روان شناختى حبّ و بغض مورد بررسى و بازشناسى قرار داده مى شود:

1. الگوپردازى و زمينه سازى رشد و تكامل شخصيت: حب و بغض ايمانى زمينه را براى كسب فضايل و دور شدن از زشتى ها فراهم مى سازد. انسانى كه با اولياى خدا دوست و مأنوس است با انرژى محبت، در راه رسيدن به آرمان هاى الهى كوشش مى كند و با الگو قرار دادن شخصيت هاى محبوب، به تدريج از بدى ها فاصله مى گيرد و به افراد و آرمان هاى مطلوب نزديك مى شود و صفات و ويژگى هاى پسنديده پيدا مى كند و با خوبان همرنگ مى شود.50

انسان همواره در پى الگوى كمال است تا حسّ كمالجوى خويش را پاسخ گويد و آرزوهاى خود را تحقق بخشد. حب و بغض به عنوان نيرويى اثرگذار در نظام جاذبه و دافعه درونى انسان، باعث تحوّل فكرى و دگرگونى بينشى و گرايشى مى گردد.

استاد مطهّرى در اين باره مى نويسد: «عشق و محبت، سنگين و تنبل را چالاك و زرنگ مى كند و حتى از كودن، تيزهوش مى سازد. عشق است كه از بخيل، بخشنده و از ناشكيبا و بى طاقت متحمّل و شكيبا پرورش مى دهد.»51

2. شكل دهى رفتار: محور تمام كارهايى كه انسان با اختيار انجام مى دهد، ميل و دوست داشتن، يا نفرت و كراهت است. آية اللّه جوادى آملى در اين باره مى نويسد: «انسان بدون محبت نمى تواند زندگى كند; قرآن او را فاعل مختار و فاعل به اراده مى داند. اختيار و اراده فرع به علاقه است. انسان چيزى را اراده مى كند كه محبوب او باشد و از نفع آن آگاه باشد، به سود آن دل بسته باشد تا اراده كند.»52

آية اللّه مصباح در اين باره مى فرمايد: «هيچ كار ارادى و اختيارى نيست كه فاعل آن هيچ گونه محبت و رضايت و ميل و كششى نسبت به آن نداشته باشد; حتى كسى كه داروى بدمزه اى مى خورد يا خود را در اختيار جرّاح قرار مى دهد تا عضو فاسدى را از بدنش قطع كند; چون كه علاقه به سلامتى خودش دارد ... .»53

تأثيرهاى شگرفى كه نيروى عظيم حب و بغض در رفتار آدمى دارد چيزى نيست كه بر كسى پوشيده باشد. انرژى خارق العاده به عزم و اراده مى بخشد و آنگاه كه اراده قوى شد قواى جسمانى و بدنى را هم به دنبال خويش، فعّال مى سازد.

3. ايجاد روابط صميمى و سازنده: بى گمان، روابط سازنده و سالم انسانى در پرتو محبت به وجود مى آيد. بدون حب و بغض ايمانى، روابط ميان فردى بر مدار هوا و هوس ها شكل مى گيرد. در نتيجه، بسيار زود از هم گسسته مى گردد و سرانجام، دل آدمى احساس تنهايى و افسردگى مى كند. در اين شرايط، هيچ خلق و خويى زمينه تعالى پيدا نمى كند و عمل صالحى بارور نمى شود، اما اسلام با زدن رنگ الهى به ارتباطات انسانى در جامعه اسلامى، مهرورزى به ديگران را يك عبادت به شمار آورده و بدين وسيله، سعى در ايجاد استقرار و توسعه روابط صميمانه بين افراد و گروه ها نموده است تا در پرتو ارتباطات رشد يافته و سالم، نياز به دوست داشتن و دوست داشته شدن در افراد تأمين گردد، رفتارهاى حمايتگرانه رونق بگيرد و پيوندهاى عاطفى ميان افراد فراگير شود تا سرانجام، زمينه رشد و شكوفايى انسان ها فراهم آيد.54

4. بهداشت روانى: انسان اگر به چيزى دل بست و محبت ورزيد كه زوال پذير و نابودشدنى است، در اين صورت، چون محبوب از بين مى رود، ناگزير همين محبت، كه منبع انرژى و عامل انس به شمار مى رود، باعث رنج و درد خواهد شد. محبت وقتى آرامش بخش و نشاط آور است كه دل در گرو محبوبى ماندگار و پايدار قرار يابد. عشق غيرخدا گذشته از اينكه انحراف از اصل حركت فطرت است، عامل رنج مى گردد; چون فقدان محبوب موجب تشويش و اضطراب مى گردد. اما دل بستگى به خدا به عنوان محبوبى مهربان و هميشگى، كه همواره و در هر حال، امكان دست رسى به آن وجود دارد، باعث دل گرمى، نشاط و سرزندگى مى شود.

5. تصميم گيرى آسان تر و تحيّر كمتر: در دو راهى هايى كه احياناً در زندگى پيش مى آيد گاهى تشخيص راه صحيح و انتخاب درست مشكل مى شود; چراكه در يك طرف، مدح و ثناى مردم است و در طرف ديگر، خشم و غضب الهى. كسى كه اهل حب و بغض ايمانى است در اين بزنگاه ها، در تصميم گيرى دچار تحيّر نمى شود، بلكه بلافاصله راهى كه خدا مى پسندد انتخاب مى كند و از ملامت مردمان و غضب ايشان هراسى ندارد.

همچنين در عرصه ديگر انتخاب هاى زندگى، اعم از انتخاب دوست، همسر ، شغل و حتى الگو، حب و بغض ايمانى مؤثر است; به دوستى دل مى بندد و همسرى را برمى گزيند و شغلى را مى پسندد كه در پرتو آن، بتواند بيشتر به قرب الهى بار يابد.

حضرت على(عليه السلام) در صبح عروسى مباركشان، وقتى پيامبر(صلى الله عليه وآله) نزد ايشان آمدند و سؤال كردند: همسرت را چگونه همسرى يافتى، فرمودند: «نعم العون على طاعة اللّه»;55 خوب ياورى است برايم در طريق الهى; يعنى آن حضرت، خدا و طاعت او را محور زندگى قرار داده و حتى در مقام ارزيابى همسرشان، به اين مسئله به عنوان ملاك و معيار توجه كرده اند.

6. مديريت عواطف و تسلط بر احساسات: كسى كه داراى حب و بغض ايمانى است چون دوستى ها و دشمنى هايش محور و جهت مشخصى دارد ـ و آن عبارت است از: مطابقت آنها با خواست الهى و نه خواست نفسانى ـ از اين رو، بر احساسات و عواطف خويش تسلط دارد. بدين روى، در ارتباط با دوستان، اگرچه امر خلافى مشاهده نمايد ملاحظات دوستى و عاطفى مانع او نمى شود كه خطاى دوستش را تذكر دهد و به عنوان وظيفه الهى «امر به معروف» و «نهى از منكر» نمايد. همچنين در اجراى حدود، نسبت به خلاف كاران سستى به خرج نمى دهد و قاطعيت دارد. (وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ) (نور: 3); نسبت به گناه كارانى كه مستحق حد شده اند، نبايد در دين خدا، دچار رأفت شويد. هر چند اسلام دين رأفت و رحمت است، ولى رأفتى همراه با منطق و معيار است و آنجا كه پاى دين خدا و مصالح اهم در كار باشد صلابت و قاطعيت و مهار عواطف در رفتار يك محب فى اللّه و مبغض فى اللّه متجلّى است. از اين رو، غضب او هم، كه از مظاهر بغض و نفرت است، در همين زمينه بروز پيدا مى كند و طبق روايات شريف، چنين كسانى كه در طريق حق، بر دوستان خود زياد غضب مى كنند، بهترين دوستانند;56چراكه اين امر حاكى از دل سوزى و نگرانى ايشان بر امر هدايت دوستانشان است; يعنى به سرنوشت و آينده يكديگر، بى تفاوت نيستند.

7. پايدارى و استحكام دوستى ها: بى گمان، در پرتو حب و بغض هاى ايمانى، پيوستن ها و گسستن ها خدايى مى شود. دوستى هايى كه در راه خدا شكل مى گيرند چون مبنايشان امورى ثابت و پايدارند و عامل انعقاد آنها اطاعت و رضايت الهى است، اين گونه دوستى ها ثابت و پايدارترند و در سختى و آسانى همراه هم هستند و شرط دوستى را حفظ مى كنند، به خلاف دوستى هايى كه معمولا بر پايه طمع و منفعت طلبى باشند كه با اندك مشكلى به جدايى مى انجامند.

استاد شهيد مطهّرى در اين باره مى نويسد: دوستى هايى كه بر مبناى طمع و خواسته هاى مادى است، تا وقتى مى تواند ادامه داشته باشدكه پاى مطامع يا منافع در ميان باشد. وقتى كه اينها رفت، علت دوستى هم از ميان مى رودوپيوندهافرو مى پاشند.57

دوستى هايى كه بر پايه خودخواهى و منافع شخصى شكل گرفته باشند دير يا زود، به دشمنى تبديل مى شوند. قرآن مى فرمايد: (الْأَخِلَّاء يَوْمَئِذ بَعْضُهُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ);58 دوستان در آن روز دشمن يكديگرند، جز پرهيزگاران.

حال، كدام دوستى پرثمرتر و پايدارتر از دوستى با اهل بيت(عليهم السلام)است; ايشان در دنيا و در لحظه جان دادن، در قبر و برزخ و سرانجام، در صحراى محشر، كه تمام دوستى ها به دشمنى تبديل مى شود مگر دوستى متّقين، در آن ميانه، مراقب حال دوستانشان هستند و دغدغه نجات آنها را دارند.

8. هويّت يابى دينى: دين و آموزه هاى مذهب به انسان بها و ارزش داده، او را جانشين خداوند در زمين معرفى مى كند. دين به آدمى مى آموزد كه در مواقع گوناگون زندگى، چه كند، هدفش براى زندگى چه باشد و چگونه مى تواند به هدف نهايى خود برسد. پس آنچه انسان را از پوچى و بى هويّتى خارج مى كند و به او ارزش و هويّت دينى مى بخشد، اتصال و التزام به آموزه هاى دين است.

سلمان فارسى، كه نه از خاندان پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)است و نه اهل مكّه يا مدينه و نه زبان عربى مى داند، بر اساس سخن معروف پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) از خاندان ايشان به شمار مى رود و مى فرمايد: «سلمان منّا اهل البيت»59 اما فرزند واقعى پيامبرى همچون نوح(عليه السلام) بر اثر بريدن از دل بستگى هاى الهى، از خاندان حضرت نوح(عليه السلام) جدا مى شود و خطاب مى گردد: «اى نوح! او از هل تو نيست.» (هود: 46) و اين تغيير هويّت نشايد، مگر در سايه پيوستن و گسستن قلبى كه همان حب و بغض ايمانى باشد.

9. استقلال و حفظ هويّت دينى: حب و بغض ايمانى مرزها را مشخص مى كند و به مسلمانان مى آموزد تا موضع خود را مشخص سازند و ارزش هاى دينى و استقلال خود را حفظ كنند، با دشمنان طرح دوستى نريزند، آنان را به درون جامعه خود راه ندهند، دست آنان را براى نفوذ در سياست و اقتصاد و تجارت و فرهنگ جامعه اسلامى باز نگذارند و از اين طريق، خود را به نابودى نكشانند. اسلام دينى است عزيز، كامل و مستقل كه همه پيروان خود را به خوداتّكايى و ساختن جامعه بر اساس ارزش هاى دينى و امكانات خدادادى فرا مى خواند و آنان را از وابستگى و بى هويّتى باز مى دارد. در سوره كافرون مى خوانيم: «اى پيامبر! به كافران بگو: من چيزى را نمى پرستم كه شما مى پرستيد و شما هم چيزى را نمى پرستيد كه من مى پرستم ... دين شما براى خودتان باشد و دين من براى خودم.»

پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله) فرمودند: لباس دشمنان مرا نپوشيد، غذاهاى دشمنان مرا نخوريد و راه آنان را نپيماييد كه مانند آنان دشمن من مى شويد، [در شما تأثير مى گذارد.]60

سخن پايانى

در يك جمع بندى كلى، مى توان گفت: اسلام به عنوان كامل ترين برنامه زندگانى، داراى ظرفيت هاى وسيعى است و از تمام راه كارها و شيوه هاى شناختى و عاطفى مؤثر در امر هدايت و سعادت انسان استفاده كرده است و در چارچوب دعوت به آموزه هاى نجات بخش آسمانى، زمينه رشد، تعالى و شكوفايى فردى و اجتماعى انسان ها را فراهم نموده است.

«حب» و «بغض» به مثابه دو قطب محورى در ساحت عاطفى وجود، و راهبردى اثربخش در شكل گيرى شخصيت و تنظيم رفتار ارتباطى انسان، به عنوان يك راه كار فرهنگى و احداث خاكريز دفاعى در برابر «شبيخون فرهنگى» مى توانند سهم بسزايى در پيش گيرى از آسيب هاى فكرى و ايجاد فضاى رشد و تعالى انسان داشته باشند.

حب و بغض ايمانى با نقش مؤثر در تنظيم رفتار، نگرش ها و گرايش هاى درونى، انسان را توحيدى كرده، ضمن جلوگيرى از تجزيه انرژى هاى روانى، موجب انسجام و يكپارچگى شخصيت مى گردند. بدين سان، راه وصول به اهداف آسان گشته، جريان حركت انسان به سمت الگوى برتر تحقق مى يابد.

پى نوشت ها

1ـ حسن على عطية و محمّد شرقى امين و همكاران، المعجم الوسيط، تهران، ناصر خسرو، ج 1، ص 150 و 64.

2ـ محمّد غزالى، احياء علوم الدين، دارالعلم، ج 4، ص 275.

3ـ به نقل از: محمّدرضا كاشفى، آيين مهرورزى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1378، ص 46.

4ـ راغب اصفهانى، المفردات فى الفاظ القرآن، بيروت، دارالمعرفة، كمله «حب و بغض».

5ـ محمّدباقر مجلسى، مرآة العقول، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1370، ج 8، ص 257.

6ـ «اللهم بحبّى النّبى الامّى القرشىّ الهاشمىّ ... ارجوالزّلفة لديك.» (شيخ عبّاس قمى، مفاتيح الجنان، قم، اسلامى، ص 327، فرازى از دعاى «ابوحمزه ثمالى.»)

7ـ «اللهم انى اتقرّب اليك فى هذا اليوم و فى موقفى هذا و ايّام حياتى بالبراءة منهم و اللعنة عليهم و بالموالاة لنبيك و آل نبيك.» (همان، فرازى از زيارت «عاشورا».)

8ـ حسن ديلمى، ارشادالقلوب، قم، نشر رضى، ص 161.

9ـ مرتضى مطهّرى، جاذبه و دافعه على(عليه السلام)، قم، صدرا، 1380، ص 19ـ20.

10ـ همان.

11ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، تفسير الميزان، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1393، ج 2، ص 374.

12ـ شعراء: 89.

13ـ محمّد غزالى، پيشين، ج 4، ص 275.

14ـ هادى رزاقى، «تأثير بينش بر انگيزش در تربيت دينى و اخلاقى»، نشريه معرفت، ش 69 (1382)، ص 50.

15ـ محمّد محمّدى رى شهرى، دوستى در قرآن و حديث، ترجمه سيدحسن اسلامى، قم، دارالحديث، 1379، ص 332.

16ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 70، ص 2.

17ـ بقره: 165.

18ـ ر.ك. توبه: 24.

19ـ ر.ك. بقره: 256.

20ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، تهران، المكتبة الاسلاميه، 1388 ق، ج 2، ص 104، ح 16 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 69، ص 250.

21ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ص 238، ح 9.

22ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 102 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 69، ص 243.

23ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ص 236، ح 2.

24ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، باب «الحب و البغض فى اللّه»، ح 5، ص 102.

25ـ همان.

26ـ همان، ص 103، ح 9.

27ـ شيخ عبّاس قمى، سفينة البحار، دارالاسوه، 1414، ماده «حبب»، ص 12.

28ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 126.

29ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 69، ص 252.

30ـ محمّد محمّدى رى شهرى، پيشين، ص 501.

31ـ شيخ عبّاس قمى، پيشين، ص 19.

32ـ ر.ك. شورى: 23.

33ـ ر.ك. حسين جلالى، «درآمدى بر بحث بينش، گرايش، كنش و آثار متقابل آنها»، نشريه معرفت، ش 50 (بهمن 1380)، ص 47.

34ـ همان.

35ـ همان، ص 45.

36ـ ر. ك. مرتضى مطهّرى، آشنايى با قرآن، قم، صدرا، 1376، ج 6، ص 233.

37ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 69، ص 252.

38ـ حسين ديلمى، پيشين، ص 199 / محمّد محمّدى رى شهرى، ميزان الحكمه، ترجمه حميدرضا شيخى، قم، دارالحديث، 1379، ج 2، ح 3100 و 3188.

39ـ محمّد محمّدى رى شهرى، ميزان الحكمه، ج 2، ص 3194.

40ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 13، ص 329.

41ـ محمّدبن خالد برقى، المحاسن، قم، دارالكتب الاسلاميه، ج 1، ص 113 / محمّد محمّدى رى شهرى، ميزان الحكمه، ج 2، ح 3178.

42ـ محمّد محمّدى رى شهرى، ميزان الحكمه، ج 2، ح 3194.

43ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 9، ص 589.

44ـ شيخ عبّاس قمى، سفينة البحار، ماده «حبيب».

45ـ ر. ك. شيخ عبّاس قمى، مفاتيح الجنان، زيارت «جامعه كبيره».

46ـ محمّد محمدى رى شهرى، دوستى در قرآن و حديث، ص 321، ح 976.

47ـ شيخ صدوق، الخصال، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، 1416، ابواب العشرين و مافوقه، ح 1.

48ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 3، باب «الحب فى اللّه و البغض فى اللّه»، ص 191.

49ـ ابن جمعه العروسى الحويزى، پيشين، ج 4، ص 104.

50ـ ر. ك. مرتضى مطهّرى، جاذبه و دافعه على(عليه السلام)، ص 66.

51ـ همان، ص 40.

52ـ ر. ك. عبداللّه جوادى آملى، تفسير موضوعى قرآن كريم، قم، مركز فرهنگى رجاء، 1363، ج 2، ص 349.

53ـ ر. ك. محمّدتقى مصباح، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبليغات اسلامى، 1366، ج 2، ص 98.

54ـ ر. ك. مسعود آذربايجانى و ديگران، روان شناسى اجتماعى با نگرش به منابع اسلامى، تهران، سمت، 1382، ص 224.

55ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 43، ص 117.

56ـ ر. ك. محمّد محمّدى رى شهرى، ميزان الحكمة، ج 1، ص 57.

57ـ مرتضى مطهّرى، آشنايى با قرآن، ج 5، ص 20، با تصرف.

58ـ زخرف: 67. همچنين در اين باره، ر. ك. محمّد محمّدى رى شهرى، دوستى در قرآن و حديث، ص 103.

59ـ شيخ عبّاس قمى، سفينة البحار، ج 1، ص 648.

60ـ شيخ حرّ عاملى، وسائل الشيعه، بيروت، دار احياءالتراث العربى، ج 17، ص 290.